

فرهنگ معین چگونه

عبدالرحیم جعفری بنیانگذار انتشارات امیرکبیر به عنوان یک شخص در تاریخ صنعت نشر کشور جایگاه ویژه‌ای دارد، چرا که موسسه او در آغاز ابتدایی‌ترین شکل را داشت و در طول سالها به بزرگترین سازمان انتشاراتی کشور مبدل شد. بسیاری از کتابهایی که این موسسه در طول نزدیک ۳۰ سال فعالیت خود تا مقطع انقلاب انتشار داد، کتابهای مهم و ارزشمندی به شمار می‌روند، که در این سالها تجدیدچاپ می‌شوند و در آینده نیز انتشار خواهند یافت. علاوه بر این موسسه انتشارات امیرکبیر دست به انتشار کتابهای مرجع متعددی نیز زد که هنوز جزو افتخارات آن سازمان و تاریخ صنعت نشر کشور به حساب می‌آیند. از جمله این کتابهای مؤرخ فرهنگ ۶ جلدی معین است که در بین کتابهای منتشرشده از سوی این سازمان، و شاید در بین تمام کتابهای مرجع منتشرشده جایگاه ویژه‌ای دارد و هنوز اگر نه مهمترین فرهنگ لغات، کاربردی‌ترین آنها به حساب می‌آید. گزارشگران آدینه در طول کار برای انتشار ویژه‌نامه «فرهنگ و فرهنگ‌نویسی در ایران متوجه شدند که عبدالرحیم جعفری دست‌اندرکار تالیف خاطرات ۳۰ ساله خود از صنعت نشر و طرز بنا و سازماندهی موسسه انتشارات امیرکبیر است. به همین جهت از او خواسته شد که آن‌بخش از خاطرات خود را که مربوط به فرهنگ معین است در اختیار آدینه قرار دهد.

جعفری در این بخش از خاطرات خود گوشه‌های زیبایی از روابط خود با دکتر معین و طرز کار این محقق بزرگ را منعکس می‌کند.



به وجود آمد

در سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ سه چهار سالی از تاسیس امیرکبیر می‌گذشت و من پس از ۱۶ سال کارگری شیانه‌روزی در چاپخانه‌ها و ورق‌گیری پشت ماشین چاپ سنگی و ورساد با دست حروفچینی کردن و پشت پیشخوان صحافی نشستن و کتابفروشی بساطی در مسجد شاه راه انداختن و ورشکستگی، حالا سی و سه چهار سالم شده بود و در تنها فروشگاه امیرکبیر در خیابان ناصرخسرو که هم فروشنده و هم صندوقدار و هم حسابدار و هم مصحح و غلط‌گیر فرمها، هم رابط چاپخانه و کتابفروشی و هم ارسال‌کننده کتاب به شهرستانها و هم طرف مذاکره با ارباب رجوع و مولفان و مترجمان بودم. گهگاهی سری به چند کتابفروشی در خیابان نادری که مجلات و کتابهای خارجی می‌فروختند می‌زدم و با تماشای کتابها و تشریفات خارجی هم از نفاست چاپ و ظرافت صحافی‌شان لذت می‌بردم و هم با مقایسه آن کتابها و مجلات با نشریاتی که در ایران منتشر می‌شد مثل هر ایرانی غیرتمندی دستخوش رنج و تاسف می‌شدم و آرزو می‌کردم روزی برسد که ما هم بتوانیم آثار فکری مولفان و نویسندگانمان را به زیباترین صورتی چاپ و منتشر کنیم.

یکی از روزها به کتابفروشی نسترن که از کشور فرانسه کتاب وارد می‌کرد رفته بودم - این کتابفروشی اغلب فرهنگهای لاروس را در علوم مختلف نیز وارد می‌کرد. در آن روز کارمندان او به باز کردن کارت‌های کتابهای تازه که از گمرک ترخیص شده بود - مشغول بودند. من فرهنگ "پتی لاروس" را از میان کتابها برداشته به چاپ و صحافی و صفحه‌بندی و حروف و تصاویر و نقشه‌های مختلف و کاغذ آن خیره شده و با حسرت آن را نگاه و بررسی می‌کردم و ورق می‌زدم و لذت می‌بردم و مانند عاشقی که به عکس معشوق دست یافته باشد محو تماشای آن بودم.

آقای نسترن - بادش بخیر - وقتی دید من به کتاب "پتی لاروس" خیره شده و مرتب آن کتاب را ورق می‌زدم و تماشا می‌کنم و با اطراف توجه ندارم گفت: آقای چه، تو...

کتاب چی چیه که انقده نگاش می‌کنی؟ گفتم: آقای نسترن ببین ما کجا و اینها کجا؟ لبخندی زد و گفت: "خیلی خوست اومده یکیش مال تو پولش را هم نده". نگاهی به او کردم گفتم: نه، این کتاب که بدرد من نمی‌خورد، من که زبان فرانسه نمی‌دانم، از چاپ و صحافی و صفحه‌بندی و تصاویر و تنظیم کتاب خوش آمده دلم می‌خواست ماهر بتوانیم یک همچو کتابهایی در کشورمان چاپ و منتشر کنیم. آن روز از او خداحافظی کردم و از دکانش بیرون آمدم ولی دلم پیش آن کتاب بود و به آن فرهنگ فکر می‌کردم. آن فرهنگ قریب یکهزار و هفتصد هشتصد صفحه بود، قسمت اعظم آن لغات بود و یک قسمت آن - در حدود یک سوم کتاب - شامل اعلام با تصاویر رجال و اماکن تاریخی و آرم‌ها و نقشه‌های ممالک و قاره‌ها در رنگهای بسیار زیبا بود. رنتم به این فکر که اگر بشود، امیرکبیر هم یک همچو فرهنگی با امکانات موجود آن زمان در زبان فارسی منتشر کند - در یک جلد هم لغت باشد و هم اعلام. بخود گفتم درست است که ما در حال حاضر در چنین کاری به پای لاروس و کارهای فرنگ نمی‌رسیم ولی همت کنیم کاری در مرحله اول کوچک انجام بدهیم تا به مراحل بالاتری برسیم.

تا آن زمان من در ایران فرهنگهای فارسی به فارسی منحصر بودند به فرهنگ کاتوزیان با چاپ سنگی و خط نستعلیق (چاپ قبل از شهرپور بیست)، فرهنگ برهان قاطع در دو جلد با حروف سربی، دوره فرهنگ نفیسی ناظم الاطبا هم جلد جلد منتشر می‌شد و تا آن زمان چهار جلد آن منتشر شده بود (این فرهنگ در چاپخانه رنگین که در آن زمان از چاپخانه‌های معتبر تهران بود به مدیریت آقای فرید برادر آقای فلسفی واعظ معروف چاپ می‌شد و آقای سعید نفیسی به سرمایه‌دهی خودش منتشر می‌کرد چون ناشران رغبتی برای چاپ و سرمایه‌گذاری آن نشان نداده بودند). جلد اول فرهنگ فارسی تالیف دکتر مکری هم با حروف سربی منتشر شده بود که دیگر از نشر جلد دوم آن خبری

نشد. آقای حسن عمید هم در مشهد فرهنگ فارسی خلاصه‌ای بنام فرهنگ نو در حدود چهارصد صفحه منتشر کرده بود و تا آنجا که به خاطر دارم دیگر هیچ. البته در کشور هند فرهنگهای زیادی مانند فرهنگ آندراج، فرهنگ نظام، صحاح الفرس، غیات اللغات و امثال آنها با چاپ سنگی به زبان فارسی چاپ شده بود ولی مغلوط و با خط نسخ یا نستعلیق و نه چندان زیبا و نه کامل، بدون ویراستاری و تنقیح و با رسم الخطهای قدیمی.

مرحوم محمدعلی خلیلی یک فرهنگ عربی به فارسی تالیف کرده بود که با خط نستعلیق نوشته شده و با چاپ کلبشهای به قطع چینی منتشر شده بود که در آن ایام کار نسبتاً خوبی بود و تا حدی رفع نیاز دانشجویان دانشکده‌های ادبیات و زبان عرب را می‌کرد. مرحوم محمدعلی خلیلی از دوستان من بود. روزی در فروشگاه خیابان ناصرخسرو که تنها فروشگاه امیرکبیر در آن زمان بود، صحبت از چاپ فرهنگ فارسی به سبک لاروس شد، گفتم من حاصرم در این کار با شما همکاری کنم و بخش لغات آن را که مدتها هم برای آن کار کرده‌ام به شما بدهم ولی برای اعلام آن فکر دیگری نکنید.

مرحوم علی‌اصغر شمیم، دبیر تاریخ و جغرافیا در دبیرستانهای تهران و نظام آن موقع بود و از شهرت و معروفیت و محبوبیت خاصی برخوردار بود. او به اتفاق مرحوم نصرالله فلسفی که خود استاد دانشگاه و مورخ بنامی بود یک دوره تاریخ و جغرافیا برای کلاسهای دوره اول و دوم دبیرستان تالیف کرده بودند که در اغلب دبیرستانهای تهران و شهرستانها تدریس می‌شد. او با من رفت و آمد و دوستی داشت. (با آقای شمیم که قبل از شهرپور بیست در اداره آگاهی و انطباعات سانسورچی بود اشتباه نشود) و وقتی از تصمیم من در مورد چاپ فرهنگ فارسی مطلع شد گفت من نیز در این کار با شما همکاری می‌کنم و اعلام تاریخی و جغرافیایی و بخشهای اقتصادی و آمارهای آن را آماده می‌کنم.

پس از مذاکرات و جلسات متعدد، قراردادی با آقایان محمدعلی خلیلی و علی‌اصغر شمیم بسته شد و پس از شش ماه، مطالب دو قسمت لغات و اعلام برای حروفچینی آماده شد. تهیه نقاشی‌ها و تصاویر و ترسیم نقشه‌های جغرافیا نیز به آقای محمد تجویدی واگذار گردید و ترسیم تابلوهایی برچشمهای کشورهای جهان به آقای محمد بهرامی. سفارش حروفچینی و چاپ به چاپخانه بیروز که در آن هنگام در آن چاپخانه سهمی به دست آورده بودم داده شد و کار را با عشق و ذوق



فراوان شروع کردیم. این فرهنگ با نام فرهنگ امیرکبیر در سال ۱۳۳۴ به اتمام رسید و آماده انتشار شد. حدود ۸۵۰ صفحه بود و نصف آن لغات و باقی اعلام تاریخی و جغرافیایی با نقشه‌های شهرها و روستاها و استانهای ایران بود و برای اولین مرتبه جلد آن بطریق برجسته صحافی شد. با امکانات آن سالها نهایت دقت در نقاشی چاپ و صحافی آن به‌کار رفته بود. تیراژ این فرهنگ سه‌هزار جلد بود ولی آن‌طور که من انتظار داشتم مورد استقبال قرار نگرفت. از نظر لغات فقیر بود و نقایص زیادی داشت. آقای خلیلی و منم در کار خود دقت لازم را به‌کار نبرده بودند. در نتیجه یکی دو روزنامه، به‌تحریک بعضی از همکاران، حملات تند و انتقادآمیزی به آن فرهنگ کردند و مرا دلسرد و مایوس ساختند و آن همه علاقه و شوق و شور و صرف هزینه به شکست انجامید. هرچند بالاخره پس از یکی دو سال کلیه نسخه‌های آن بفروش رفت و در بازار نایاب هم شد. ولی من در عالم خیال و بلند-بروازیهای خود هنوز چاپ و نشر فرهنگ فارسی نظیر پتی لاروس را آرزو می‌کردم. یکی دو سال دیگر گذشت و آرزوی انجام این کار همچنان در قلبم شعله می‌کشید. در یکی از روزهای تعطیل در جلسه‌ای دوستانه با حضور چند نفر از مولفان و نویسندگان در منزل دوست قدیم و دانشمند و مشوق واقعی من استاد احمد آرام از شکست خود در چاپ و نشر فرهنگ امیرکبیر صحبت می‌کردم. آقای آرام نویسنده و مترجم گرانقدر که ادب ایران در عصر ما به وجود باوجود افتخار می‌کند، به اقتضای سرشت فرهنگی‌اش گفت: اشتباه تو از اول این بوده است که مولفانی انتخاب کرده‌ای که در این رشته تخصصی نداشته‌اند و اطلاعات آنها منحصر به تاریخ و جغرافیا و زبان سربی بوده است. باید انجام چنین امر مهمی را از کسی بخواهی که

در این کار تجربه و تحریر و معلومات و تخصص داشته و امکانات برای او فراهم باشد و اصولا چاپ و نشر فرهنگی که تو در فکر انجام آن هستی کار یکی دو نفر نیست. عده‌ای در رشته‌های مختلف علوم باید در آن شرکت کنند و یک سرپرست دلسور و دانشمند و وارد به واژه‌ها و اصول فرهنگ‌نویسی مسئولیت انجام آن را تقبل کند و برای این کار کسی که مرد میدان و برآورنده آرزوی تو از هر جهت باشد نیست جز آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه و سرپرست لغت‌نامه، دهخدا که در این کار دود چراغها خورده، زحمتهای کشیده، تجربه‌ها اندوخته و از هر جهت امین و صدیق است. افراد زیادی از دانشمندان و مولفان و اهل تحقیق که در اداره لغت‌نامه، دهخدا با او همکاری می‌کنند می‌توانند در کار تالیف این فرهنگ با وی همکاری کنند و اصولا شاید برای این فرهنگ فیشهای لازم را هم فراهم کرده باشد. تو باید بروی و با دکتر معین درمورد تالیف چنین فرهنگی صحبت و مذاکره کنی و مقصود خود را درمیان بگذاری و از او کمک و یاری بخواهی.

من دکتر معین را از تالیفات و آثارش می‌شناختم و به دانش و علم و معلومات او واقف بودم ولی از نزدیک با او آشنایی و مراوده نداشتم و تا آن تاریخ (سال ۱۳۳۷) یکدیگر را ندیده بودیم. دکتر معین سوای همکاری با انتشارات دانشگاه تهران و نگاه ترجمه و نشر کتاب در بخش خصوصی با آقای ابراهیم رضانی صاحب کتابفروشی ابن سینا کار می‌کرد. کتابهای دستور زبان فارسی او را ابن سینا چاپ و منتشر کرده بود و همچنین با آقای اکبر زوار نیز همکاری داشت. آقای زوار از او "چهار مقاله" عروسی و یکی دو کتاب دیگر را چاپ و منتشر کرده همچنین پس از انتشار فرهنگ امیرکبیر فرهنگ "برهان قاطع" تصحیح دکتر معین را به‌نحو بسیار نفیسی چاپ و منتشر کرده و الحق برای حروفچینی آن زحمات بسیاری را متحمل شده بود. ولی متأسفانه دکتر معین با هر دوی این ناشران اختلاف پیدا کرده بود. دکتر، چاپ دوم فرهنگ برهان قاطع تصحیح خود را که آقای زوار آن همه برایش زحمت کشیده بود به آقای رضانی مدیر کتابفروشی ابن سینا واگذار کرده بود ولی آقای رضانی هم با همه کوشش موفق نشد در تجدید چاپ کتاب سلیقه دکتر معین را رعایت کند. دکتر معین تالیفات بسیاری داشت. بیست سال قبل از این تاریخ، کتاب "حافظ شیرین سخن" را منتشر کرده بود و در هر صورت در کار خود

مشحور و علاقمند و برخلاف بعضی از همکاران خود بی‌ادعا و متواضع بود، و باز برخلاف بعضی از همکاران خود در سیاست و بعضی از اموری که خارج از رشته تخصص و علاقه‌اش بود دخالت نمی‌کرد. کار سرپرستی لغت‌نامه دهخدا کار سنگینی بود که به‌همت او جزوه جزوه چاپ و منتشر می‌گردید. او در رشته تالیف و ترجمه و لغت‌شناسی برای من شخصی مافوق قدرت جلوه نموده بود. عده‌ای از استادان و معلمان دانشکده‌ها در رشته‌های مختلف با او همکاری می‌کردند. او چون به کار خود اعتماد داشت در عین بی‌ادعایی به کار خود مغرور بود و حق هم داشت. در ضمن اینکه خوش‌برخورد بود، از کوچکترین نااملائی از کوره درمی‌رفت. از کثرت کار عصبی و زودرنج بود. هیچ تفریح و اعتیادی نداشت. خانواده دوست بود، از محل کار خود در دانشگاه و یا لغت‌نامه یکسر به خانه می‌رفت و پس از مختصر استراحتی به کار می‌پرداخت و تا پاسی از نیمه‌شبها غرق در کتاب و مطالعه و تحقیق و تالیف و نوشتن بود. همسرش دختر مرحوم امیرجاهد مدیر سالنامه پارس بود. امیر خواهد صنایع موسیقی‌شناس و اهل شعر و ادب و هنر بود. در رشته‌های مختلف موسیقی چند ترانه و آهنگ معروف ساخته بود. همسر دکتر در خانه وسایل استراحت او را فراهم می‌کرد و محیط بی‌سر و صدا و آرام‌بخشی برای او بوجود آورده بود که در سایه آن آرامش، دکتر می‌توانست به کارهای مورد علاقه‌اش بپردازد. دکتر معین همتی والا داشت. بلندطبع و آزاده بود. تسلط و تبحری عظیم در زبان و ادب و فرهنگ ایران داشت. به زبانهای فرانسه، انگلیسی، عربی کاملا آشنا بود. جنبه‌های معنوی کار خود را بر جنبه‌های مادی آن ترجیح می‌داد. از نتیجه کار خویش احساس لذت و رضایت می‌کرد. او انسانی به‌مفهوم واقعی و در حد کمال بود. بی‌تکلف بود و معاشرت با او دلپذیر و شرمبخش بود. مثل صحیح علم و دانش روزگار ما بود. زندگی و عمر خود را وقف تحقیق و لغت و ادبیات ایران کرده بود - همکاران و شاگردانش او را دوست داشتند و به او مهر می‌ورزیدند. عضو شورایی عالی فرهنگ بود و در کنگره‌ها و سمینارها و آکادمی‌های مختلف ایران‌شناسی و خاورشناسی در کشورهای مختلف جهان، شوروی، آمریکا، آلمان، ترکیه، پاکستان، و سوئیس شرکت کرده و به دریافت جوایز ادبی گوناگون نایل گشته بود. با این همه زندگانی درویشانه و بی‌پیرایه‌ای داشت. پس از مدتی که از جلسه مهمانی منزل آقای آرام گذشت یک روز به لغت‌نامه تلفن



دکتر
فرهنگ فارسی



کردم و خود را معرفی نمودم و از دکتر خواستم ساعتی را تعیین کند که با هم ملاقاتی داشته باشیم. او با لحنی محبت آمیز موافقت کرد. در روز و ساعت معین شده به ملاقاتش رفتم. محل کار او در دانشکده ادبیات در خیابان بهارستان و در محل باغ نگارستان که باغ مشجر کهن سالی بود قرار داشت. می گفتند که قائم مقام وزیر دانشمند و وطن پرست محمدشاه قاجار در این باغ زندگی می کرده و هم در آن باغ او را به قتل رسانده اند. ماور دم در مرا به طبقه دوم عمارت که یک ساختمان قدیمی بود راهنمایی کرد. در آن طبقه اتاقهای متعددی بود و در هر اتاق چند نفر در پشت میزها به کار مشغول بودند و بعضی با هم بر سر بعضی مطالب تاریخی و ادبی بحث و گفتگو می کردند. مرا به اتاق بزرگی در آن طبقه راهنمایی کردند. دکتر معین را دیدم که در سمت بالای اتاق پشت یک میز معمولی نشسته بود. چند میز دیگر در آن اتاق قرار داشت و چند نفر در پشت آن میزها مشغول کار بودند. دکتر معین را از عکسهای او که قبلا در یکی دو کتاب دیده بودم شناختم. سلامی کرده خود را معرفی نمودم. با خوشرویی جواب داد و تعارف کرد. کنارش نشستم. از هم احوالپرسی کردیم. از کار و موسسات پرسید و مرا به کتابهای مفیدی که چاپ و منتشر کرده بودم تحسین کرد. دستور جای داد و در ضمن مرتب همکاران او مراجعه کرده سئوالاتی درمورد بعضی از لغات می کردند و او جواب می داد. سر صحبت را باز کردم و گفتم: جناب آقای دکتر معین من دلم می خواهد یک فرهنگ فارسی شبیه فرهنگ پتی لاروس که از نظر مطالب و لغات کامل و شامل دو بخش لغات و اعلام و از هر جهت منقح و بی غلط باشد چاپ و منتشر کنم و برای آن تا آن جا که مقدور است و امکانات کشور ما در حال حاضر اجازه می دهد از لحاظ چاپ و حروف چینی و صحافی و کاغذ سنگ تمام بگذارم - شب و روز فکرم دور این کار می گردد. بطوریکه می دانید و اطلاع دارید فرهنگ فارسی امیرکبیر را منتشر کرده ام ولی با شکست مواجه شده ام و از کاری که انجام داده ام با زحماتی که برای تهیه آن کشیده ام راضی نیستم. دوستان شما مخصوصا آقای آرام به من گفته اند که خواست و منظور مرا تنها شما می توانید برآورده سازید. او قدری فکر کرد و گفت: بله آقای آرام هم با من تلفنی صحبت کرده و سفارش شما را کرده اند. اما شما می دانید که همکاران شما مرا اذیت کرده اند و برخلاف میل مرا با این همه

به عنوان رابط چاپخانه ها و حروف چینی و دفتر دکتر در لغت نامه و منزل او و حق التالیف و میزان آن بود. دکتر گفت من برای کتابهای خود از ناشرانی که با آنها کار می کنم، بیست درصد از روی جلد حق التالیف می گیرم ولی چون کار شما سنگین است و مشکلات بسیار عدیده ای دارد که من به آنها واقف هستم حق التالیف را صدی پانزده نوشته ام. با تمام شرایط دکتر موافقت کردم. دستور داد فوری قرارداد تنظیم و ماشین شد و امضا کردیم و با یک دنیا رضایت خاطر و خوشحالی فراوان از او خداحافظی کردم. طبق دستور او برای تهیه ماتریس حروف لاتین مخصوص تلفظ به حروف ریزی زر به مدیریت آقای ناصری که در این کار تخصص داشت مراجعه کردم و او به یکی از کارخانه های ماتریس سازی در انگلستان که مخصوص ساخت این قبیل ماتریسها بود سفارش داد - پس از مدتی ماتریسها حاضر شد و باقی حروفهای فارسی و لاتین که چند نوع بود آماده گشت. پس از مطالعات و بررسی های زیاد از نظر توانایی و دقت و مدیریت و نفاست کارهای چاپی، برای چاپ و حروف چینی لغات و بخش اعلام دو چاپخانه را با در نظر گرفتن شرایط بالا در نظر گرفتم که مدیران آنها هر دو از دوستان من بودند: چاپخانه هنر به مدیریت آقای غلامعلی توتونچیان برای بخش لغات، و چاپخانه بهمن به مدیریت مرحوم محمود مطیر برای حروف چینی و چاپ بخش اعلام. یک روز با مدیران هر دو چاپخانه و سرپرستان حروف چینی آنها باتفاق به منزل دکتر معین رفتیم و پس از مذاکرات، دستورهای لازم برای آغاز کار داده شد و مقرر گردید که هر یک از آن دو چاپخانه یک قسمت از محل حروف چینی و فرم بندی چاپخانه خودشان را برای کار حروف چینی فرهنگ اختصاص دهند و لوازم و حروفهای مورد حاجت را که سفارش داده بودیم خریداری کنند و برای

گرفتاریها که ملاحظه می کنید به دادگستری کشانده اند و من وکیل گرفته ام، دلم نمی خواهد که دیگر با کتابفروشان همکاری کنم ولی آقای آرام سفارش شما را کرده اند اما کاری که شما می خواهید من انجام دهم کار کوچکی نیست، صبر و حوصله و بردباری می خواهد، من دقت و وسواس زیادی دارم، هر فرم را سه یا چهار بار غلطگیری و تصحیح می کنم، حتی وقتی کتاب زیر چاپ است اگر کلمه یا لغتی به نظرم بیاید که باید بجای لغتی که در فرم آماده و یا زیر چاپ است قرار بگیرد، شما باید به دستور من فرم را عوض کنید، و خلاصه این که من در کارم سختگیر و موشکاف هستم. و از این قبیل سخنان. گفتم آقای دکتر علت این که مرا به شما برای چاپ و انتشار فرهنگ معرفی کرده اند همین است، شما مسائلی را می گوئید که دلخواه و منظور من است.

پس از گفتگوها و شرط و شروط دیگر سرانجام راضی شد و گفت من قراردادی تنظیم می کنم و به شما خبر می دهم و تا دو ماه پس از مطالعه و امضای قرارداد حرف "T" را به شما تحویل خواهم داد. آن روز خداحافظی کرده و از او جدا شدم.

یک هفته بعد به من اطلاع دادند که آقای دکتر در لغت نامه منتظر شما هستند. پائیز، سال ۱۳۳۷ شمسی بود. بلافاصله به لغت نامه و ملاقات دکتر رفتم. پس از تعارفات نوشته های به من داد و گفت پیش نویس قرارداد است بخوانید اگر اشکالی نمی بینید و یا نظری دارید بگوئید تا پس از بررسی و اصلاح امضا کنیم و کار شروع شود. قرارداد مطالب مهم و پیچیده ای نداشت، بیشتر روی چند بار تصحیح و غلطگیری فرمها و آماده ساختن دو بخش حروف چینی یک بخش برای چیدن حروف لغات و دیگری برای حروف چینی اعلام و دستور ساخت ماتریس (قالب) برای حروف لاتین مخصوص تلفظ لغات و استخدام یک نفر



شروع حروفچینی آماده شوند. آقای بهمن بوستان پسر مجدالعلی بوستان که در دستگاه لغتنامه همکار دکتر معین بود و با وی روابط خانوادگی داشت به عنوان نماینده و رابط دکتر معین با چاپخانه‌ها و گراورسازی و امیرکبیر معرفی و مسئولیت تهیه و تنظیم عکسها و تصاویر و نقشه‌ها و تابلوها به او واگذار گردید. کار ساخت گراورها و کلیشه‌ها و تصاویر و اسلایدها و کشیدن نقاشی‌ها به آقای محمد بهرامی واگذار شد. او که با چند نفر از نقاشان و هنرمندان و گرافیستهای مشهور (آقایان آیدین آغداشلو، محمد احصایی، بیوک احمدی، محمد تجویدی، مرتضی ممیز، علی اصغر معصومی) همکاری می‌کرد. یک قسمت از آلتیه پارس را برای این کار اختصاص داد. پس از آماده شدن گارسه‌ها و انواع حروفها حروفچینی حرف "T" در بخش لغات در چاپخانه هنر و حروفچینی آ در بخش اعلام در چاپخانه بهمن با دست آغاز گشت.

بطوریکه آگاهان در امر حروفچینی و فیلمبرداری و زینک‌سازی در چاپ افست اطلاع دارند امروزه پس از نمونه‌برداری از حروفچینی دستی و یا عکاسی حروف مونوفوتو و یا لاینترون و یا کامپوست تمام کتاب فیلم‌برداری شده و آماده زینک‌سازی و چاپ بطریق افست می‌گردد و کتاب یکجا چاپ می‌شود. این کار چند حسن دارد یکی این که ناشر هنگامی کاغذ مورد نیاز کتاب را خریداری می‌کند که تمام کتاب آماده چاپ است و در طول مدت حروفچینی و غلط‌گیری و ساختن کلیشه و صفحه‌بندی و چاپ فرم فرم سرمایه‌اش بابت خرید کاغذ متوقف نمی‌گردد و از انبار کردن کاغذ در مدت چاپ کتاب و جابجا کردن فرمهای چاپ شده و باطله شدن آنها جلوگیری می‌شود. دیگر این که امروزه اگر نویسنده و یا مولف کتاب در طول مدت حروفچینی و عکسبرداری و فیلمبرداری

تصمیم بگیرد در نوشته و یا تالیف خود اصلاحاتی به عمل آورد امکان آن وجود دارد و مستلزم خرج سنگینی نیست. ولی در مورد فرهنگ دکتر معین در آن سالها این امکانات کم و بسیار گران بود و از طرفی به شرحی که خواهد آمد دکتر معین برای چاپ اول کتابش مخالف استفاده از چاپ افست بود و می‌گفت این فرهنگ باید سه چهار بار تجدید حروفچینی شود تا در هر تجدید چاپ اصلاحات و تنقیحات لازم در آن به عمل آید و سپس فیلم‌برداری و افست شود و تازه باز پس از هر چند چاپ باید فیلمها و زینکها دور ریخته و تمام کتاب از نو مجدداً حروفچینی شود. از طرفی در آن ایام از ماشینهای کامپوست و مونوفوتو و لاینترون هنوز در ایران خبری نبود، ماشینهای حروفچینی لاینوتایپ و انترتایپ و مونوتایپ هم مخصوص حروفچینی روزنامه‌ها و مجلات بود و به کار حروفچینی فرهنگ مثل فرهنگی دکتر معین نمی‌آمد. این کار عظیم باید با دست حروفچینی می‌شد. مسئولیت کار تصحیح و غلط‌گیری نمونه‌های اول و دوم و سوم را به آقای مهدی آذر یزدی که در امیرکبیر مدتها با من همکاری داشت واگذار نمودیم که او نیز با اخلاق پسندیده و تواضع و حجب خود و همچنین داشتن اطلاعات زیاد و ذوق خوش در کارهای مطبوعاتی مورد توجه خاص دکتر معین بود.

زمانی که حروفچینی و تصحیح و غلط‌گیری فرمهای اولیه فرهنگ شروع شد دکتر معین همانطور که گفته بود در کار تصحیح و غلط‌گیری زیاد از حد وسواس و دقت و سخت‌گیری به خرج می‌داد. از بس در تصحیح و غلط‌گیریها در نمونه‌های اول و دوم و سوم و حتی چهارم کلمات را تغییر می‌داد فریاد متصدیان حروفچینی و مدیران چاپخانه‌ها بلند شده بود و حتی چندبار تهدید کردند که اگر کار به این منوال پیش برود و دکتر سخت‌گیری خود را ادامه دهد و در نمونه‌ها کلمات و مطالب را تغییر دهد کار را تعطیل خواهند کرد. خلاصه من در محظور عجیبی گرفتار شده بودم. از یک طرف اگر این چاپخانه‌ها تهدید خود را عملی می‌کردند برای من در آن موقعیت و زمان مشکل بود بتوانم چاپخانه دیگری را انتخاب کنم. از طرفی نمی‌خواستم شکایت آنها باعث تکدر خاطر دکتر معین بشود. اگر از دستوره‌های او سرپیچی می‌شد او نیز دلسرد می‌گردید و کار حروفچینی فرهنگ بکلی تعطیل می‌شد بخصوص که او از اول گفته بود که من در تمام دقائق بیداری حتی موقع خواب و در خواب هم خواب لغت می‌بینم، می‌گفت موقعی که شبها از خواب

بیدار می‌شوم به یاد می‌آید که فردا فلان فرم و فلان کلمه و یا لغت زیر چاپ می‌رود اگر به جای فلان کلمه بهمان کلمه را بگذارم بهتر است. همان دم از رختخواب بیرون می‌آیم و این لغت و یا کلمه را یادداشت نموده فردا اول وقت به چاپخانه تلفن می‌کنم که فرم مربوطه را چاپ نکنند زیرا باید در صفحه فلان کلمه فلان تغییر کند و عوض شود. او در موقع امضای قرارداد نیز با من اتمام حجت کرده و روش خود را اعلام داشته بود. متصدی بخش حروفچینی لغات در چاپخانه هنر کارگر میان‌سالی بود به نام محمود صارمی. او مانند مسیو سورن متصدی حروفچینی فرهنگهای انگلیسی فارسی مرحوم عباس آریان‌پور در چاپخانه تابان، کارگر شریف و زحمت‌کشی بود عیالوار و معیل، که متأسفانه نیازی به داروی خاصی داشت. ولی در کار خود واقعا دلسوزی و احساس مسئولیت می‌کرد. وقتی دکتر چند بار فرمها را تصحیح می‌کرد و در هر تصحیح بعضی از صفحات را بهم می‌ریخت و دستور تعویض کلمات و یا بعضی از سطور و یا بعضی از صفحات را می‌داد این محمود آقا سخت ناراحت می‌شد و کارش به قهر و ناز و تهدید به تعطیل کار حروفچینی می‌کشید. می‌گفت: صاحب چاپخانه برای کارهای فوق‌العاده و تغییرات اضافی که دکتر به عمل می‌آورد اجرتی به من نمی‌پردازد، و مرتب از این با بت گله‌مند بود. حق هم داشت. لذا به‌او فوق‌العاده حقوق می‌پرداختیم و حتی برای تامین داروی مورد نیازش من و دکتر تلاشها می‌کردیم تا او دلگرم شود و خلاصه به هر صورت که بود او را تشویق کرده وسایل رضایت خاطر او را فراهم می‌کردیم که تشویق شود و بتواند به کار خود با ذوق و شوق ادامه دهد. مدت شانزده سال که حروفچینی و چاپ فرهنگ معین بطول انجامید. روش کار ما با این آقای صارمی به همین ترتیب بود.

در قرارداد و در مذاکرات اولیه با دکتر معین مقرر بود که این فرهنگ در یک جلد ۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰ صفحه‌ای تالیف و چاپ و منتشر گردد که ۱۰۰۰ تا ۱۱۰۰ صفحه آن شامل لغات و ۵۰۰ تا ۶۰۰ صفحه آن شامل اعلام بانضمام نقشه‌ها و تصاویر رنگی خارج از متن باشد. شش ماهی که از شروع حروفچینی و چاپ فرهنگ گذشت و هنوز حروفچینی‌ها مسلط به کار نشده و با روش دکتر به‌خوبی آشنا نشده بودند هر هفته بیشتر از ۲۴ صفحه کار حروفچینی و چاپ پیشرفت نمی‌کرد و اغلب در حین کار به‌مناسبت

فرهنگ فارسی

A PERSIAN DICTIONARY



سختگیریهای دکتر حروفچینی تعطیل می‌شد و یا دکتر با مدیران چاپخانه‌ها و متصدیان چاپ و حروفچینی کارش به دعوی و قهر و قهرکشی می‌کشید و من مجبور به دخالت می‌شدم. همانطور که قبلاً ذکر شد دکتر معین بسیار حساس و زودرنج بود.

از کارگران چاپخانه توقع داشت که مثل دانشجویان کلاسش با او برخورد و عتاب و خطاب‌هایش را تحمل کنند. من همیشه سعی می‌کردم با نصایح و تذکرات خود به کارگران و متصدیان مربوطه بین آنها و دکتر را التیام بدهم و هر وقت هر کدام از یکدیگر قهر می‌کردند وسیله آشتی آنان را فراهم کنم. دکتر معین وقتی خیلی عصبانی می‌شد تلفن را برمی‌داشت و بدون اینکه ملاحظه طرف مخاطب را بنماید به مدیر چاپخانه می‌گفت این ... (منظور او سرپرست حروفچینی و یا ماشین‌خانه چاپخانه بود) فلان اشتباه را کرده بهمان دستور مرا اجرا نکرده. و از این قبیل اعتراضات. و یکبار همره در عقرب می‌شد و جنجال برپا می‌گردید و آخر سر تمام کاسه و کوزه‌ها بر سر من می‌شکست. ولی خود دکتر بلافاصله از گفته خود پشیمان می‌شد و آن کارگر و یا متصدی مورد عتاب خود را استمالت کرده معذرت‌خواهی می‌نمود. بارها از دور می‌شنیدم که محمود آقای صارمی را نزد خود خواسته و از او معذرت‌خواهی کرده است. حتی چند بار شنیدم بعضی از روزهایی که صبح با آقای صارمی تند می‌شده و درگیری پیدا می‌کرده موقع تعطیل ناهار که به منزل خود واقع در چهارصد دستگاه در خیابان زاله می‌رفت سر راه به چاپخانه، هنر واقع در خیابان ملت مراجعه می‌کرد و آقای صارمی را با خود به منزل می‌برد و ناهار را با هم می‌خوردند. و خلاصه دلش نمی‌خواست که هیچکس از او دلگیر و ناراحت شود.

پس از شش هفت ماه که نمونه فرمهای چاپ شده فرهنگ را بررسی می‌کردم نگاهم به آخرین صفحه فرهنگ و لغت چاپ شده در آن صفحه افتاد. تا آنجا که نظرم هست دیدم چاپ فرهنگ به صفحه ۲۲۵ رسیده ولی در صفحه ۳۲۵ تازه به لغت "الف-ف" رسیده است. به فکر فرو رفتم، با یک نظر اجمالی حساب کردم که اگر قرار باشد لغات این فرهنگ در صفحه ۱۰۵۰ یا ۱۱۰۰ تمام شود حالا که در صفحه ۳۲۵ به "حرف الف-ف" رسیده‌ایم چطور ممکن است باقی لغات در ۷۰۰ یا ۸۰۰ صفحه دیگر تمام شود. بلافاصله فرمهای چاپ شده بخش اعلام را که در چاپخانه به من چاپ می‌شد بررسی

نکرده‌اید. من از اول می‌دانستم که کاری که شما می‌خواهید من برای شما انجام دهم امکان آن در یک جلد ۱۶۰۰/۱۵۰۰ صفحه‌ای نیست، مخصوصاً که الگویی هم نداشتیم، اگر از اول به شما می‌گفتم که منظور شما در یک فرهنگ یک جلدی یا این تعداد صفحات برآورده نمی‌شود شما دلسرد می‌شدید و شاید هم صرف‌نظر می‌کردید و من مایل نبودم که شما از تصمیم خود منصرف شده ناامید شوید از ظرفی در اولین ملاقات و مروری به کارنامه گذشته شما متوجه شدم که شما مرد این میدان هستید و من هم برای این فرهنگ بیست سال رحمت کشیده و سیصد هزار قش فراهم کرده‌ام، حالا که مردی مثل شما پیدا شده دلم می‌خواست به آن جامه عمل بیوشام، این فرهنگ ۴ جلد ۱۵۰۰ صفحه‌ای خواهد شد. بر خود لیزیدم. اگر می‌توانستم سرش فریاد می‌کشیدم. وضع مالی موسسه، آن روز برای چنین سرمایه‌گذاری بزرگی مناسب نبود. چطور می‌توانستم شش هزار صفحه کتاب آنهم با این مشکلات چاپ کنم. تازه گو مشتری، کوامکانات، کوسرمایه؟ آن روز نمی‌دانستم که گرفتاریها و مشکلات بزرگتر ازین حرقه‌است و این فرهنگ به ۸۲۰۰ صفحه بالغ خواهد شد. شاید دکتر می‌دانست و نمی‌خواست در آن موقعیت به من واقعیت را بگوید. هنگامی که دکتر گفت این فرهنگ شش هزار صفحه و ۴ جلد خواهد شد چه‌رهام درهم فرو رفت و به فکر رفتم. او از سکوت و چه‌ره. من با هشجاری به مکتوباتم پی برد. شروع کرد به تعریف و تشویق من. از حمله می‌گفت: "من می‌دانم که این فرهنگ خواستاران زیادی دارد. از محل فروش جلد اول، جلدهای بعدی را چاپ می‌کنیم، توکل داشته باش. پول حق‌التالیف مرا هم که می‌خواستی ماه به ماه بپردازی نمی‌خواهم تا جلد اول منتشر شود، اگر لازم باشد خودم ترتیبی می‌دهم که دولت وامی

کردم و دیدم در صفحه ۲۲۴ تازه به اسم بابک خرمی یعنی "ب-الف" رسیده است. سخت بیکه خوردم یعنی دکتر معین هم بی حساب عمل کرده بود؟ یک بار، دو بار، سه بار، هرچه به مغزم فشار آوردم که مادام اشتباه کرده باشم، هر حسابی که می‌کردم درست از آب در نمی‌آمد. محال بود لغات این فرهنگ در هزار و یا یکهزار و یکصد صفحه گنجانده شود. غروب بود. خواستم همان موقع به منزل دکتر بروم و جریان را در میان بگذارم و ماجرای را بیرسم. آیا من اشتباه می‌کنم، آیا او اشتباه کرده و حساب از دستش در رفته است؟ خجالت کشیدم. تمامی آن شب خواب به چشماتم نیامد. صبح اول وقت بدون اطلاع قبلی به سرعت برای ملاقات و توضیح خواستن از دکتر معین رهسپار اداره لغت‌نامه دехدا شدم. حالم بریشان و درونم برغوغا و اوقاتم سخت تلخ بود. هنگامی که وارد اتاق دکتر شدم و سلام و علیک و احوالپرسی کردم خودم را متبسم و خندان نشان دادم. دکتر دستور جای داد و از جریان کارهای فرهنگ صحبت کردیم، دیگر طاقت نیاوردم و مهلت ندادم که مذاکرات بیشتر ادامه یابد. گفتم آقای دکتر ما قرارمان این بود که یک فرهنگ ۱۵۰۰ صفحه‌ای که ۵۰۰ صفحه آنهم شامل اعلام باشد منتشر کنیم، این فرم صفحه ۳۲۵ است و حرف الف-ف شروع شده، حرفهای برفلت باقی مانده است که از نظر تفصیل و شرح قابل مقایسه با لغات چاپ شده نیست. شما چه‌جور حساب کرده بودید که یک فرهنگ هزار و پانصد ششصد صفحه‌ای با اعلام به من تحویل بدهید، آیا به قرارداد فی‌مابین توجه کرده‌اید؟ دکتر از لحن من به غوغای درونم پی برد. به آرامی تبسمی کرد و به چشمان من خیره شد، چنان نگاهی که امروز پس از سی سال از یادم نمی‌رود. گفت شما راست می‌گوئید حق به جانب شماست و شما اشتباهی



برای این کار به تو بدهد ."

غافل از اینکه آن سالها نه دولت و نه بانکها هیچ کدام صنعت نشر را تجارت نمی دانستند و برای کالایی به نام کتاب اعتباری قائل نبودند که وام و اعتباری بدهند .

پس از قدری سکوت گفتم : دکتر حق التالیفی که باید به شما بپردازم در مقابل مخارج سنگین و زحمات و گرفتاریهای طاقت فرسایی که این کار عظیم در موقعیت فعلی دارد ناچیز است . و بانکها و یا دولت هم مسلماً هیچ اعتباری به کتابفروشیها نخواهند داد . کتابفروشان می گفتند هر کسی می خواهد کتابفروش شود باید دارای سه صفت باشد ، صبر ایوب ، قناعت سگ ، گنج قارون ! در لحظاتی که دکتر با من درمورد فرهنگ و فروش آن بطریق پیش فروش و فواید و افتخارات چاپ و نشر فرهنگ صحبت می کرد ، من غرق افکار خود بودم و نگران آینده ام . بالاخره به خودم گفتم این کاری است که شروع کرده ام و برگشت هم ندارد . چاره ای نیست ، باید به استقبال تمام ناراحتیها و گرفتاریها و مشکلات عظیم این کار بروم مخصوصاً که دکتر می گفت موقعی من می توانم یک فرهنگ فارسی به سبک "پتی لاروس" برای چاپ به تو بدهم که کار چاپ این فرهنگ ۴ جلدی به پایان برسد و بعد آن فرهنگ ۴ جلدی را خلاصه کرده در یک جلد منتشر کنیم . من هم غافل از این که این فرهنگ تازه به جای چهار جلد و شش هزار صفحه ، شامل ۴ جلد در بخش لغات و ۲ جلد در بخش اعلام و صفحات آن در حدود ۸۲۰۰ صفحه خواهد شد . سرانجام از او خداحافظی کرده تقاضا کردم حالا که چنین مسئولیت و کار سنگینی در پیش داریم در تصحیح و غلطگیری فرمهای چاپی تسریع بیشتری شود .

تصحیحات و تغییرات مکرر دکتر درمورد

غلطگیریها و بهم زدن صفحات و دستور توقف ماشینهای چاپخانه برای تغییر یک لغت - یک کلمه - یک مطلب - یک صفحه در تمام مدت چاپ ادامه داشت و اغلب روزها ، نظم و مدیریت دو چاپخانه را بهم می ریخت . کار به ده نمونه و دوازده نمونه مطبعی کشیده بود ولی مدیران و متصدیان آن چاپخانهها مخصوصاً چاپخانه هنر نهایت محبت و اغماض و گذشت را نسبت به من و دکتر می کردند . چاپخانه بهمین که بخش اعلام جلد اول را حروفچینی و چاپ می کرد ، در اثر سخت گیریهای دکتر مسئولیت چاپ جلد دوم اعلام را قبول نکرد و من مجبور شدم جلد دوم بخش اعلام را هم به چاپخانه هنر واگذار کنم - که با این ترتیب ۵ جلد از فرهنگ معین را چاپخانه هنر حروفچینی و چاپ کرد و فقط جلد اول اعلام در چاپخانه بهمین که سرپرست حروفچینی آن چاپخانه آقای تقی زادگان یکی از کارگران ورزیده و قدیمی این حرفه بود انجام گرفت .

پس از پنج سال تلاش و کوشش به شرحی که گذشت در پاییز سال ۱۳۴۲ جلد اول لغات در ۱۵۸۰ صفحه با تصاویر و عکسها و تابلوهای رنگی همانطور که دلخواه و آرزوی دیرینه ام بود آماده انتشار شد .

نخست چند جلد برای نمونه به دفتر دکتر در اداره لغت نامه فرستادم و متعاقب آن درحالی که روی پا بند نبودم ، با شوق و ذوق بسیار به دیدن دکتر رفتم . از در که وارد شدم دیدم مانند اینکه مجموعه جواهرات گرانبهائی را زیر و رو می کند دکتر غرق در ورق زدن و تماشای فرهنگ بود و به اطراف خود توجهی نداشت - آقای دکتر سید جعفر شهیدی معاون او که در تمامی مدت جریان چاپ فرهنگ با دکتر معین همکاری می کرد و چند تن از همکاران دیگر او در لغت نامه کنار او ایستاده و هریک یک جلد از فرهنگها را ورق می زدند و تماشای می کردند . من قبل از این که سلام کنم خود محو تماشای آنان شدم و از خوشحالی و احساس مسرت آنان لذت می بردم . پس از چند لحظه که چشم همکاران دکتر به من افتاد سلام سلام شروع شد . از صدای سلام سلام من و آنها ، دکتر سرش را از روی فرهنگ برداشت . چشمش که به من افتاد فرهنگ را روی میز گذارد و از پشت میزش بلند شد ، دو سه قدم جلو آمد و من نیز خود را به او رساندم . در مقابل همکاران خود دستانش را به گردنم حلقه کرد و مرا سخت در آغوش گرفت و بر گونه هایم بوسه زد ، از شدت خوشحالی و هیجان سخت تحت تاثیر قرار گرفته بود . من نیز او را در آغوش گرفته چندین بار

بوسیدمش ، او با محبت بسیار مرا کنار خود نشانید و دستور جای داد و در مقابل همکاران خود گفت . کشور ما امروز صاحب یک اثر بی همتای بزرگ ادبی و فرهنگی شده است . صحیح است که من و همکارانم در راه تالیف این فرهنگ زحمات و مشکلات فراوانی را متحمل شده ایم و من نتیجه سی سال تلاش و رنج خود را در بوجود آوردن آن به وضوح می بینم ولی اگر همت و اراده و پشتکار و تصمیم شما نبود هرگز تصمیم عملی نمی شد . شما با انتشار این فرهنگ خدمت بزرگی به فرهنگ ایران و نسل فعلی و آینده کشور کرده اید - من از خدا می خواهم که شما را کمک کند تا باقی مجلدات فرهنگ را به همین زیبایی و نفاست منتشر کنید ، من سالهای سال با شما کار دارم ، انشاء الله پس از اتمام چاپ دوره این فرهنگ ، فرهنگهای کوچکتر و بزرگتری که در دست تالیف دارم و مدتها روی هریک از آنها کار کرده عمر خود را صرف آنها نموده ام به شما واگذار خواهم کرد . شما می توانید هر اشکالی در چاپ کتابهای تحقیقی و متون ایرانی دارید از ما بخواهید بدون هیچ چشم داشتی به شما کمک می کنیم . در قلب او موجی از حق شناسی و محبت و غرور ایجاد شده بود .

برای من نیز آن روز در عمرم روزی بزرگ و فراموش نشدنی بود ، چندین روز نشسته و غرق نشاط بودم ، شبهای متوالی یک جلد از آن فرهنگ را بالای سر خود قرار داده درحالی که آن را تماشا می کردم بخواب می رفتم . در آن روز که حضور دکتر بودم آقای دکتر سید صادق گوهرین استاد دانشگاه برای ملاقات دکتر به اداره لغت نامه آمده بود . از در که وارد شد بعد از سلام و علیکی با دکتر فرهنگ را روی میز دکتر دید آن را برداشت و ضمن تریک و به به و ورق زدن مرتب می گفت : عجب ، عجب ، عجب کاری ، عجب زحمتی ، عجب همتی ، عجب چاپ و صحافی . و خطاب به دکتر معین گفت : راستی دکتر معین این فرهنگ با لاروس چه فرقی دارد . شنیدن این جمله صحنه کتابفروشی نسترن را پیش چشم خیالم زنده کرد و قطره اشکی بر گونه هایم دویید . اشکی شوق .

بطوریکه در صفحات گذشته شرح دادم با دکتر قرار گذاشته بودیم برای پیش فروش فرهنگ قبضهائی چاپ کرده ضمن شرح مختصر مشخصات دوره فرهنگ شامل ۳ جلد بخش لغات و یک جلد بخش اعلام در شش هزار صفحه بهای آن را سه هزار ریال تعیین کرده بودیم که با ارائه جلد اول سه



هزار ریال دریافت و باقی مجلدات پس از انتشار به خریداران تحویل گردد. ضمناً چون بیشتر خواستاران در آن زمان دانشجویان بودند که امکان پرداخت سه هزار ریال یکجا برایشان مقدور نبود در شعبه فروش اقساطی امیرکبیر، ترتیبی داده شد که با دریافت پانصد ریال نقد بقیه بهای کتاب در پنج قسط پانصد ریالی دریافت گردد.

هنگامی که حروفچینی جلد دوم بخش لغات در صفحه ۲۶۰۰ به حرف ق رسید و اعلام که می‌بایست جلد چهارم و آخرین جلد دوره فرهنگ باشد در صفحه ۶۸۴ به حرف س رسید بر دکتور و من که در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته بودم مسلم شد که دوره فرهنگ در چهار جلد نیز تمام نخواهد شد و مجلدات فرهنگ به شش جلد و بیش از هشت هزار صفحه بالغ خواهد گشت و این در موقعی بود که در حدود دو هزار نسخه از مجلد اول فرهنگ با بهای سه هزار ریال پیش‌فروش شده بود و از طرفی طبق اعلام و قولی که به خریداران داده بودم و نیز متن چاپ شده در قبوض پیش‌فروش، باید دوره کامل فرهنگ را به خریداران تحویل می‌دادم لذا بهای نسخه‌های باقی مانده را به پنج هزار ریال افزایش دادیم تا شاید قدری جبران زیانهای وارده بشود.

چاپ فرهنگ با تلاش شبانه‌روزی پیش می‌رفت. دکتر معین نیز در ضمن گرفتاریهایی که در دانشکده ادبیات و اداره لغت‌نامه داشت برای سخنرانی و شرکت در بعضی سمینارها و سرپرستی بعضی از کنفرانسهای فرهنگی و ایران‌شناسی مجبور می‌شد هزار گاهی ایران را ترک نماید. در بهمن سال ۱۳۴۲ که جلد دوم فرهنگ و جلد اول اعلام زیر چاپ بود. بنا به دعوت دانشگاه برینستون به ایالات متحده عزیمت نمود و نیز در سال ۴۵ که جلد سوم لغات زیر چاپ و جلد اول اعلام هنوز با تمام نرسیده بود از طرف دولت ماموریت یافت به ترکیه رفته و در کنفرانس فرهنگی منطقه‌ای شرکت نموده در زمینه فرهنگ و زبان فارسی سخنرانی کند. مسافرت اولی حدود شش ماه و دومی حدود یک ماه به طول انجامید.

در مدت هشت سالی که با هم کار می‌کردیم از این دعوتها برای شرکت در این قبیل سمینارها و کنفرانسها و سخنرانیها و تدریس در دانشکده‌های مختلف زیاد از او به عمل می‌آمد ولی او بواسطه گرفتاریهایی که در چاپ فرهنگ معین و لغت‌نامه داشت از رفتن و شرکت در بیشتر آنها خودداری می‌کرد و خارج از این دو کار فقط به تدریس در

دانشکده ادبیات دانشگاه تهران می‌پرداخت. در ایامی که به مسافرت خارج می‌رفت برای این‌که کار حروفچینی تعطیل نشود و اختلالی در پیشرفت کار چاپ فرهنگ بوجود نیاید فرمها را پس از سه چهار بار غلطگیری و تصحیح با پست هوایی به کشورهایی که اقامت داشت می‌فرستادیم و او برای آخرین بار تصحیح می‌کرد و عودت می‌داد و گاهی نیز ایراداتی می‌گرفت و تاکید داشت که پس از اصلاح و غلطگیری مجدداً فرم را به کشور مزبور عودت دهیم تا او پس از بررسی و تصحیح مجدد برای چاپ اجازه دهد، دست‌اندرکاران چاپ و همکاران من که به وضع حروفچینی و غلطگیری آسهم کار به این مشکلی در آن ایام واقف هستند می‌دانند که این کار یعنی داستان فرم فرستادن به خارج از کشور برای تصحیح و غلطگیری و برگشت آن چه مشکلات طاقت‌فرسایی در بر داشت.

اواخر سال ۱۳۴۳ جلد دوم فرهنگ بخش لغات آماده انتشار گردید و در اوایل سال ۱۳۴۵ نیز جلد سوم منتشر گردید و متعاقب آن جلد پنجم (جلد اول اعلام) در آن سال منتشر گردید.

حروفچینی و چاپ جلد چهارم بتدریج پیش می‌رفت که ناگهان به من خبر دادند که دکتر موقع درس در دانشکده ادبیات حالش بهم خورده و از سر کلاس او را یکسر روانه بیمارستان کرده‌اند.

به دنبال بازگشت دکتر از سفر ترکیه که برای دیدنش به اداره لغت‌نامه رفتم و پس از احوالپرسی از او و شرحی که از موفقیتش در سخنرانیها و محافل ادبی که در زمینه ایران‌شناسی و فرهنگ و زبان ایرانی بود برایم تعریف کرد و گفتگو درباره چاپ فرهنگ و اینکه بزودی کار چاپ جلد چهارم بخش لغات با تمام می‌رسد و حروفچینی جلد ششم (اعلام) شروع می‌شود و مطالعه و بررسی

برای تجدید چاپ فرهنگ و تجدید نظرهایی که به عمل آورده بود و مذاکراتی درباره فروش فرهنگ، از خستگی مفرط خود پس از سفر صحبت کردم. به او پیشنهاد کردم که خوب است کار تدریس و لغت‌نامه و فرهنگ معین را کنار بگذارد و مدتی استراحت نماید ولی با همه اظهار خستگی که می‌کرد گفت آقای جعفری کار شما کار شخصی است و می‌شود به‌مهانه‌ای مدتی تعطیل کرد ولی کار لغت‌نامه و تدریس من در دانشکده تعطیل بردار نیست. شاگردانم در دانشکده به من احتیاج دارند، من چگونه می‌توانم این کارها را تعطیل کرده استراحت نمایم. به او گفتم آقای دکتر کار دنیا تمام شدنی نیست و کار دنیا هم با نبودن من و شما تعطیل نمی‌شود شرایط کار ممکن است تغییر کند، اگر ما به کارهای خودمان علاقه‌مند باشیم و دوست داشته باشیم که بعد از ما هم ادامه یابد و آیندگان از آن استفاده کنند باید پایه‌های کار را طوری محکم و استوار سازیم که یادگارمان ابدی و جاوید باشد و من این‌طور فکر می‌کنم که شما با ایمان و عشق و علاقه‌ای که به کارتان دارید و بنیان محکم و استواری که برای لغت‌نامه دهخدا و همچنین این فرهنگ پی‌ریزی کرده‌اید که مورد تحسین دوستان و دشمنان شما است به هدف خود رسیده‌اید و مسلماً بعد از شما نیز ادامه خواهد یافت. می‌دیدم که دکتر ضمن صحبت با من حالش زیاد مساعد نیست و وقتی فردای بعد از آن ملاقات به من خبر دادند که او حالش بهم خورده و روانه بیمارستان شده است زیاد تعجب نکردم فکر کردم که در اثر همان خستگی‌ها و زیاده‌روی در کارها برای آزمایش و یا استراحت مجبور شده‌اند به بیمارستان بروند.

عصر آن روز که به بیمارستان آریا به ملاقات او رفتم دیدم خانم دکتر معین و چند نفر از استادان و دانشجویان پشت در یکی از اطاقها



در طبقه دوم ایستادند و به در نوشته است ملاقات ممنوع. از خانم جریان را پرسیدم. گفت امروز نیم آذر سال ۴۵ که در دانشکده مشغول کار و مطالعه رساله دکترای یکی از شاگردان خود بوده حالش بهم می خورد و نقش زمین می شود، خبر به رئیس دانشگاه می دهند و او فوراً دستور می دهد دکتر شیخ را به بالین او می آورند و معلوم می شود که عارضه سکنه مغزی است و طبق دستور او دکتر را به این بیمارستان که نزدیکترین بیمارستان به دانشگاه است آورده ایم و او پس از شش ساعت بیهوش آمده. حالش بد نیست ولی نمی تواند حرف بزند و ملاقات را ممنوع کرده اند.

فردا مجدداً در بیمارستان به ملاقاتش رفتم. ملاقات آزاد بود. وارد اطاق شدم. دکتر روی تخت افتاده و همسرش کنار تخت نشسته بود، پس از سلام و علیک مختصری خانم دیدم دکتر به نقطه ای خیره شده. چشمش که به من افتاد سعی کرد لب بگشاید و با من صحبت کند ولی قادر نبود. او در تمام مدتی که سلامت بود و با هم کار می کردیم، با همه گرفتاریهایی که داشت هیچگاه لبخند مهرآمیزی را از من دریغ نمی کرد. پس از چند لحظه همانطور که ساکت و بدون حرکت به من نگاه می کرد قطرات اشک آهسته آهسته از گونه هایش سرازیر شد به نحوی که آتش بر جانم زد و در آن حال خانم دکتر نیز سخت متاثر و نازاقت شد. در آن حال از چشمان و نگاهش هنی خواندم که در دل می گوید آرزوهایمان نقش بر آب شد، حالا تو با این بار سنگینی که بر دوشت مانده چه می کنی به کسانی که فرهنگ مرا خریداری کرده منتظر بقیه مجلدات آن هستند چه خواهی گفت و چه خواهی کرد. پس از نیم ساعتی با حال پریشان از خانم دکتر خداحافظی کردم و از بیمارستان بیرون آمدم. پس از شش روز

که از بستری شدن او در بیمارستان می گذشت و حالش نسبتاً خوب بود، پزشکان بیمارستان به دستور دکتر شیخ تصمیم می گیرند که از مغزش عکسبرداری کنند و برای این که عکس درست برداشته شود ناگزیر بایستی مایع حاجبی تزریق می شد تا درست تشخیص داده شود که ضایعه مغزی در کجا و چگونه به عمل آمده است، پس از تزریق مایع به گردن او، بعد از چند ساعت مجدداً به حال اغما و بیهوشی می رود پزشکان می گویند به علت خون ریزیهای مکرر در مغز و اهمیت ندادن خود دکتر به آنها دچار این سانحه شده است.

حال دکتر روز به روز بدتر می شد بطوریکه دیگر کسی را نمی شناخت و چیزی را حس نمی کرد، مرتب سسکه می کرد و دیگر از دست هیچ یک از پزشکان کاری بر نمی آمد. برادر دکتر معین مهندس علی معین مردی مهربان و دست و دلباز، بلند نظر و خیراندیش و سخاوتمند و از نظر مالی کار و بارش خوب بود. او مدیر شرکت ساختمانی آوج یکی از شرکت های مهم راه و ساختمان بود و کارهای عمرانی بزرگی را در ایران انجام داده بود. نسبت به برادر خود و فرزندان او مهربان بود و بسیار دلپسندی داشت. از هیچگونه کمک مادی و راهنمایی خودداری نمی کرد. لذا تصمیم گرفت به پزشکان خارج متوسل شود. ابتدا تلفنی از دو متخصص جراحی انگلیس در لندن کسب تکلیف کرد که دستورهایی لازم را دادند ولی سرانجام تصمیم گرفت که به هزینه خود آن دو پزشک انگلیسی را به ایران بیاورد. پس از ۲۴ ساعت آنها به تهران آمدند و نظر دادند که سکنه مغزی است و اگر بیمار زنده بماند بعید است که بزودی هوش و حواس خود را بدست آورد و خلاصه اینکه از دست ما کاری ساخته نیست. بعد از چند ماه مهندس معین از پزشکان شوروی استمداد جست. وقتی متخصصان روسی به ایران آمدند و دکتر را معاینه کردند اظهار داشتند که هیچ راهی به نظرشان نمی رسد و گفتند که در طول تمام طبابت خود یک مریض مانند دکتر داشته اند که بیهوشی او دو سال بطول انجامید و پس از دو سال در حال بیهوشی درگذشته است. سرانجام با کمک مهندس معین و بنیاد پهلوی او را به کانادا بردند و در مونترآل کانادا یکی از متخصصان مشهور بیماری مغز که در این رشته تخصص و تبحر خاصی داشت او را تحت معالجه قرار داد و کاسه سردکتر را شکافت و وقتی به مغز رسید متوجه شد که مقداری پودر در گوشه ای از مغز او جای گرفته که موقع عمل جراحی در تهران

نتوانسته اند آن پودرها را جمع نمایند و آن پودرها به صورت لخته ای از گچ درآمده است. متخصص کانادایی پس از مدتی معالجه و چندین عمل جراحی اظهار داشته بود که این بیهوشی شش ماه تا یک سال دیگر ادامه خواهد داشت و آنگاه شاید هوشیاری بازگردد.

بنابراین از کانادا هم نتیجه ای گرفته نشد و او را در همان حال بیهوشی به تهران مراجعت دادند و در بیمارستان فیروزگر بستری نمودند. او در طی دوران مسافرت و رفت و برگشت همچنان ساکت و صامت بود و از درد و گرسنگی و یا تشنگی اظهاری و اشاره ای نمی کرد. در دنیای دیگری بود، خاموش بود و فقط با خود راز و نیاز داشت، ساعتها چشمانش را باز نگه می داشت و با وضع ناآرامی به اشخاص و ملاقات کنندگانش خیره می گردید، انگار که مجسمه ای است که رنجها و غمهای عمیق او را آزار می دهد. با حفره ای که در گلوئی او ایجاد کرده بودند غذاهای مایع و متنوع به او می دادند. در بیشتر شبانه روز همسرش بر بالین او نشسته از او پرستاری می کرد و از هیچگونه فداکاری در مورد نظافت و مراقبت دلسوزانه دائمی و خستگی ناپذیر دریغ نمی کرد. بیشتر شاگردان و استادان و همکاران دانشگاهی در بیمارستان به دیدنش می آمدند.

او در این مدت بیهوشی بتدریج لاغر و لاغرتر شد بطوریکه در اواخر عمر ورزش به شانزده کیلو رسیده بود. هرگاه که او را می دیدم با چشمانی اشکبار از بیمارستان خارج می شدم و بعضی از شبها که در خانه از حال دکتر با بچه ها صحبت می کردیم سخت منقلب می شدم و به حال زار او می گریستم و خانواده را ناراحت می کردم.

سرانجام در روز یکشنبه ۱۳ تیرماه سال ۱۳۵۵ پس از چهار سال و هفت ماه تلاش در آستانه مرگ و زندگی قلب او از حرکت باز ایستاد و آن چشمه جوشان علم و ادب و فضیلت و انسانیت و عشق و امید فرو خشکید و روح پاکش به ملکوت اعلی پیوست.

پس از مدتی که از سانحه بیماری دکتر گذشت و اجباراً دنباله کار حروفچینی و چاپ فرهنگ متوقف ماند، دکتر سیدجعفر شهیدی که در اداره لغت نامه معاون دکتر معین بود و در کار چاپ فرهنگ معین هم همکاری داشت تصمیم گرفت با تقاضای مهندس علی معین و همسر دکتر حق همکاری و دوستی را ادا کند و چاپ فرهنگ را با همان روش دکتر ادامه دهد، و چون اغلب فیشها آماده بود کار را با تجدیدنظرهایی



که بوسیله او و همکاران دیگرش انجام می‌گرفت با تائی و بتدریج پیش برد.

دکتر شهیدی خود به‌جای دکتر معین گرفتار سرپرستی نگار لغتنامه شده بود و از نظر جسمی رنجور و از طرفی در اثر بیماری دکتر معین گرفتار تالمات روحی بسیار شدید شده بود و با این‌که مایل بود کار چاپ فرهنگ معین پیشرفت نماید، ولی متأسفانه کار به‌کندی پیشرفت می‌کرد و من چون می‌دانستم او بدون این‌که چشم‌داشت مالی داشته باشد واقعا در این کار با همه گرفتاری‌هایی که دارد یک نوع فداکاری و از خودگذشتگی می‌نماید این بود که زبانم کوتاه و الکن بود و عجلت می‌کشیدم به او اصرار کنم که وقت خود را بیشتر برای فرهنگ بگذارد. باید اقرار و اعتراف کنم که صحیح است همکاران دکتر معین امثال آقایان دکتر جواد درهمی، علیقلی کاتبی، علی‌محمد رفر و فیروز حریرچی و آقای فریدون بدره‌ای در ادامه تالیف و چاپ جلد چهارم بخش لغات و جلد ششم بخش اعلام و همچنین آقایان بهمن بوستان و محمد ناظم‌زاده شعاعی و محمدرضا جعفری، برای فراهم آوردن تصاویر و غلط‌گیربها با آقای جلال هاشمی و آقاجانی در موسسه امیرکبیر همکاری داشتند و از هیچ‌گونه کمک و فداکاری دریغ نکردند ولی اگر دکتر شهیدی جوانمردی نمی‌کرد و پاس دوستی دکتر معین و استادی او را نمی‌داشت کار فرهنگ دکتر معین بمنحوی که خوانندگان ملاحظه می‌فرمایند به‌پایان نمی‌رسید و من این محبت و یاری او را مخصوصا پاس دوستی و رفاقت او را نسبت به دکتر معین و خانواده دکتر معین حتی بعد از درگذشت دکتر معین هرگز نمی‌توانم فراموش کنم.

در هنگام آغاز بیماری دکتر معین حروف چینی و چاپ جلد چهارم (بخش لغت) به صفحه ۵۱۶۸ رسیده بود و چاپ جلد پنجم (بخش اول اعلام) در چاپخانه بهمن به‌اتمام رسیده و منتشر شده بود. خوشبختانه فیشهای بقیه جلد چهارم (لغات) آماده بود و باید بعضی رسیدگی‌ها می‌شد و اشکالات برطرف می‌گردید ولی فیشهای جلد ششم که آخرین مجلدات و جلد دوم اعلام بود اولاً کاملاً آماده نبود و در نانی احتیاج به رسیدگی و بررسی‌های بسیار داشت و بایستی مدتها برای آن کار کرد، لذا با همه کوششی که دکتر شهیدی و یاران و همکاران او به‌عمل آوردند چاپ بقیه جلد چهارم بخش لغات سه سال بطول انجامید و در سال ۱۳۴۷ از چاپ خارج و منتشر گردید، ولی متأسفانه بواسطه اشکالاتی که ذکر شد حروفچینی و چاپ جلد ششم (اعلام) هشت

سال پس از بیهوشی دکتر معین و تا دو سال بعد از فوت او بطول انجامید و بدین ترتیب از هنگام امضای قرارداد چاپ و انتشار فرهنگ تا روزی که من توانستم آخرین جلد فرهنگ را به خوانندگان و خریداران آن عرضه کنم قریب شانزده سال آزرگار بطول انجامید.

هنگامی که متوجه شدیم دوره فرهنگ از چهار جلد و شش هزار صفحه به شش جلد و بیش از هشت هزار صفحه افزایش می‌یابد می‌توانستم برای دو جلد اضافی مبلغ بیشتری از خریداران مطالبه نمائیم ولی ما به خریداران در قبوض قبل از انتشار وعده داده بودیم دوره کامل فرهنگ فارسی و اعلام را چاپ و منتشر خواهیم کرد، لذا با اینکه در ظرف ۱۶ سال ادامه چاپ فرهنگ، قیمت کاغذ و اجرت حروفچینی و صحافی و دستمزدها مرتب سیر صعودی داشت بجز مبلغ ذکر شده در قبوض پیش از انتشار وجهی از خریداران دریافت نگردید.

ولی من به این دلخوش بودم که کاری بدین عظمت مایه افتخار من و موسسه‌ام شده است و من به آرزوی دیرینه خود مبنی بر چاپ فرهنگی در سطح پتی لاروس رسیده‌ام. چاپ و انتشار فرهنگ معین نام امیرکبیر و مرا

بلندآوازه‌تر ساخت و به من برای دیگر خدمات انتشاراتیم نیروئی تازه بخشید.

دکتر معین و من یادگاری از خود گذاشتیم که هر ایرانی اندیشمند و پژوهشگری را به تأمل و تحسین وامی‌دارد تا جایی که هیچ ایرانی دانشمند و هیچ نویسنده و هیچ معلم و دانشجو و طالب علم و فضیلتی در حال حاضر و آینده از داشتن آن بی‌نیاز نخواهد بود و یادگار علم دکتر معین و کوشش عاشقانه من سالهای سال زینت بخش کتابخانه‌های جهان خواهد بود و مشتاقان و پویندگان راه دانش و وطنان از یرتو و دوستداران زبان فارسی از آن بهره‌مند خواهند شد.

۱- تقی اسمی است که مادرم برایم انتخاب کرده بود، ولی پدرم شناسنامه مرا به‌نام عبدالرحیم گرفت چون پدرم ما را رها کرده بود و من با مادرم بزرگ شدم، نام تقی روی من ماند و هم دوستان و آشنایان نزدیک مرا تقی صدا می‌کنند، انتخاب نام پرافتخار امیرکبیر برای موسسه انتشاراتی من نیز بدین مناسبت است.